

حستاری در پی رنگهای تاریخی تحویل گرایی

مهدی غیاثوند*

چکیده

تحویل گرایی در فضای فلسفه معاصر و در زمینه‌هایی چون فلسفه دین، فلسفه علم، فلسفه ذهن و... چنان جاری و ساری بوده و هست که برخی زمانه ما را زمانه تحویل گرایی خوانده‌اند. صورت خام ایده تحویل که همان «الف چیزی نیست جز ب»، از نیمه دوم قرن بیستم به اینسو، چنان شاهد صورتبندیها و مدل‌سازیهای گوناگون بوده است که دیگر نشان اندکی از آن صورت خام اولیه درش قابل تشخیص است. در نوشتار حاضر، هدف ما جستجوی پی‌رنگهای تاریخی تحویل گرایی در مقام یک ایده است. برای این منظور بحث را از ترسیم تاریخی - منطقی و البته اجمالی تصویر این ایده از نیمه دوم قرن بیستم به اینسو آغاز خواهیم کرد و سپس در بخش دوم مقاله، بحث را از فلسفه یونان باستان آغاز کرده و با اشاره به تحلیل اعضای حلقه وین و اتصال این مسیر به نقطه‌یی که بحث را در بخش نخست مقاله از آن آغاز کرده‌ایم، یعنی نیمه دوم قرن بیستم، به پایان خواهیم برد.

۳۱

کلیدواژه‌ها: تحویل گرایی، واقع گرایی، ماتریالیسم، فیزیکالیسم، ایدئالیسم

* * *

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه خوارزمی تهران؛ mahdi.ghiasvand@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۲۸ تاریخ تأیید: ۹۵/۱۰/۱۹



موضوع نوشتار پیش‌رو، تحویل‌گرایی^۱ بوده و هدف آن، بررسی پی‌رنگهای تاریخی این بحث است. بی‌شک تحویل‌گرایی اصطلاحی قرن بیستمی و کاملاً تخصصی است؛ اصطلاحی که از دو بخش «Reduction» و «Ism» تشکیل شده است. بلحاظ ریشه‌شناختی میتوان گفت واژه تحویل «Reduction» به واژه لاتینی «REDUCTIO» که خود ریشه در فعل «REDUCERE» بمعنای «بازگرداندن» و «احاله» دارد، باز میگردد. اما این واژه، امروزه در زبان انگلیسی و طبق گزارش فرهنگهای لغات، به معانی مختلفی بکار گرفته میشود: معادلهایی مانند «بازگرداندن»، «پس‌انداختن»، «به زبان دیگر درآوردن»، «به شکل دیگر درآوردن»، «کاهش»، «تجزیه» و از این دست که^(۱) همگی با نظر به ریشه‌های واژه تحویل، فهمپذیرند. در همه این موارد، ما با گونه‌ی احاله چیزی به چیز دیگر روبرو هستیم.

تحویل‌گرایی در مورد پدیده‌ی مثل «الف» بطور کلی عبارت است از اتخاذ موضعی که بطور سنتی از طریق بیان جمله‌ی اینچنینی بیان میشود: «الف چیزی نیست جز ب». این جمله ساده دارای دو جنبه سلبی و ایجابی است؛ از یکسو واقعیت پدیده «الف» به همان صورت اولیه آن مورد انکار قرار گرفته و به پدیده دیگری چون «ب» ارجاع داده میشود و از سوی دیگر این پدیده بکلی حذف نمیکردد. اگر فرایند انتقال از «الف» به «ب» بر اساس جمله مذکور بدرستی به انجام رسیده و تکمیل شود، میتوان گفت که «الف» به «ب» تحویل شده است. از همینرو، پدیده «الف» را میتوان هدف تحویل و پدیده «ب» را پایه تحویل نامید.

احتمالاً همین اندازه سخن از تحویل و تحویل‌گرایی کافی است تا مخاطبان نمونه‌های بی‌شماری از این نوع مواجهه با پدیده‌ها را، خواه در عرصه‌های عمومی و خواه در عرصه‌های تخصصی‌تر علمی، از خاطر خود بگذرانند. «آب چیزی جز H_2O نیست»، «ژن عامل طاسی در مردان چیزی جز زنجیره‌ی از مولکولهای DNA نیست»، «موجودات عالم چیزی جز مراتب مختلف حقیقت واحدی به نام وجود نیستند» و ... نمونه‌هایی از تحویل هستند. توجه به همین نمونه‌ها، ذهنهای بسیاری

1. Reductionism

را به جایگاه محوری تحویل‌گرایی در دو حوزه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی رهنمون خواهد شد. برخی در توصیف جایگاه رفیع و تعیین‌کننده تحویل‌گرایی در دوره معاصر تا به آنجا پیش می‌روند که عصر ما را «زمانه تحویل‌گرایی» نامیده‌اند.^(۲) البته به یک معنا میتوان حتی به این گفته نیز باور داشت؛ چراکه مطمئناً اگر چیزی به نام «هستی‌شناسی غالب» در فضاهاى علمى و فلسفى غرب، دست‌کم غرب تحلیلى، تحقق داشته باشد، آن را میشود با تعبیر فیزیکیالیسم^۱ توصیف کرد؛ فیزیکیالیسمی که حتی در صورت‌بندی‌هایی که ادعا میشود «غیر تحویلی»^(۳) اند، اگر بنا باشد به ضد خود تبدیل نشود، بایستی به سطحی از سطوح مختلف تحویل قائل باشد.

این سخن درستی است که ترکیب «تحویل‌گرایی» نخستین کاربرد برجسته و طنین‌اندازش را وام‌دار کوآین است؛ او بود که در مقاله مشهور «دومین جزم تجربه‌گرایی»، از این اصطلاح برای توصیف موضع پوزیتیویستی‌های منطقی و بویژه کارنپ استفاده کرد که بر «شرط معناداری گزاره‌ها، برساخته‌شدن آنها از واژگان و گزاره‌های حاکی از تجربه حسی مستقیم و بیواسطه» اصرار داشتند^(۳) و تقریباً پس از این بود که بکارگیری این اصطلاح رایج شد. اما محتوای نهایی و حقیقی این اصطلاح که عبارت است از تحویل‌پدیده‌یی به پدیده دیگر، تا گذشته‌های بسیار دورتر و زوایای عمومیت‌تری از فکر و فرهنگ آدمی قابل پی‌گیری و ردیابی است.

تحویل‌گرایی در دوره معاصر

تعبیر تحویل و تحویل‌گرایی، در فضای فلسفی معاصر به معانی گوناگونی بکار رفته‌اند و برغم این گونه‌گونی، تحویل‌گرایی را میتوان بطور کلی رویکردی تعریف کرد که در پی تحویل یک پدیده یا مجموعه‌یی از پدیده‌ها - اعم از موجودات یا چارچوبهای مفهومی معرفت به این موجودات و یا روش کسب این معرفت - به یک و یا مجموعه‌یی از پدیده‌های دیگر است. با لحاظ این تعریف و بسته به اینکه تحویل در کدام حوزه از پدیده‌ها طرح شود، میتوان تحویل‌گرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را از یکدیگر تفکیک نمود.

۳۳

1. physicalism



مهدی غیاثوند؛ جستاری در بی‌رنگهای تاریخی تحویل‌گرایی

سال هفتم، شماره سوم
زمستان ۱۳۹۵
صفحات ۳۱-۵۰

در قرن بیستم و تا پیش از دهه‌های ششم و هفتم آن، مقصود فیلسوفان تحلیلی - که اغلب متمایل به پوزیتیویسم منطقی یا بشدت متأثر از آن بودند - از تحویل، اولاً، باید در قالب ایده «وحدت علم»^۱ فهمیده میشد؛ یعنی تحویل‌گرایی در معنای معرفت‌شناختی آن. اما با افول پوزیتیویسم منطقی و اوجگیری رئالیسم علمی، بار دیگر تحویل‌گرایی در معنای هستی‌شناختی آن جدی گرفته شد؛ بویژه پس از کوآین، هستی‌شناسی در فضای فلسفه‌های تحلیلی، قوتی دوباره یافت. از اینرو، وضعیت ایده‌تحویل‌گرایی از دهه‌های میانی قرن بیستم به اینسو را میتوان در دو سطح تحویل‌هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی ترسیم کرد.

در سطح معرفت‌شناختی، پس از شکست پروژه‌ی یکی‌سازی علوم براساس تحویل ترجمه‌ی، فیلسوفانی همچون نیگل تلاش کردند با تفسیر تحویل و تحویل‌گرایی بگونه‌ی متفاوت، اصل ایده‌تحویل‌گرایی را حفظ کنند. کوشش نیگل، به ارائه مدلی در دهه شصت میلادی منتهی شد که اکنون از آن به مدل نیگلی و یا مدل استنتاجی تحویل تعبیر میشود. پیشنهاد نیگل این بود که تحویل‌گرایی را باید بمعنای استنتاج‌پذیری نظریه‌های علمی و گفته‌های دارای بار معرفتی از یکدیگر تعبیر کرد.^(۴) او برای صورتبندی پیشنهادش، از مدلی که همپل و برخی دیگر از پوزیتیویستهای منطقی برای تبیین ماهیت تبیین علمی ارائه کرده بودند، بهره برد؛ مدلی که عموماً برای اشاره به آن از نامهایی چون مدل قیاسی - قانونی تبیین یا مدل قانون فراگیر استفاده میشود. نیگل با بهره‌گیری از روح حاکم بر این مدل تبیین، تحویل را بگونه‌ی استنتاج قیاسی پدیده هدف تحویل از پدیده پایه تحویل معرفی کرد.^(۵)

مدل قیاسی - قانونی تبیین دچار مشکلات پرشمار و گاهی اساسی بود که از قضا، این مشکلات به روح حاکم بر این مدل برمیگردند.^(۶) به همین سبب، مدل نیگلی تحویل هم به همان مشکلات دچار شد و این نکته‌ی نبود که برای مدت زمان زیادی از دیده‌ها دور بماند. بطور تقریبی میتوان گفت که تمامی صورتبندیهای بعدی تحویل‌گرایی، بگونه‌ی عکس‌العملهایی هستند به مشکلات مدل استنتاجی تحویل. این صورتبندیها را بلحاظ نزدیکی و دوریشان به حذف پدیده هدف

1. Unity of Science

تحویل، میتوان در قالب یک طیف در نظر گرفت. مشهورترین این صورتبندیها را میتوان چنین معرفی کرد: مدل تحویل کمّی و اینهمای^۱، مدل تحویل اینهمایم - پاتنم^۲، تحویل فراگیر شافنری^۳ و تحویل گرایمی موج نو^۴.

در سطح تحویل هستی‌شناختی، تحویل‌گرایی هستی‌شناختی در قالب نظریه اینهمانی^۵، با نامهایی چون «پلیس»^۶، «اسمارت»^۷، «فایگل»^۸ در اواسط قرن بیستم میلادی مطرح شد. این در حالی است که خود «پلیس» تأکید میکند بحث دربارهٔ نظریه اینهمانی و بکارگیری آن برای صورتبندی تحویل هستی‌شناختی در چارچوبی ماتریالیستی و تحت عنوان «نظریه اینهمانی»، برای نخستین بار توسط «بورینگ» و در سال ۱۹۳۳ م. مطرح شد، اما جامعه فلسفه تحلیلی بنا به دلایلی از طرح این ایده توسط «بورینگ»، چندان استقبال نکردند؛ لیکن بازنویسی و تقریر دوباره این نظریه که در سه مقاله مشهور «آیا آگاهی یک فرایند مغزی است؟» اثر «پلیس»، «ذهنی و فیزیکی» اثر فایگل و بالأخره «حسیات و فرایندهای مغزی» اثر اسمارت تبیین شد، به سرنوشت بورینگ دچار نگردید. علاوه بر این برغم مخالفتهایی که در مورد نظریه اینهمانی وجود داشت، فلسفه معاصر دست‌کم برای چند دهه عرصه تاخت‌وتاز آن شد.

تأکید بر مفهوم اینهمانی بعنوان مفهوم محوری و کانونی تحویل‌گرایی، بستر بحثهای دامنه‌داری را ایجاد کرد که تا به امروز ادامه یافته است. فیزیکیالیسم و تحویل‌گرایی مبتنی بر مفهوم اینهمانی و مشکلات ناظر به آن، منجر به طرح و پیشنهاد مفاهیمی چون تحقق^۹، فرارویدادگی^{۱۰} و حتی نخواستگی^{۱۱} شد. در بحثهای بحثهای جاری در حوزه‌هایی چون فلسفه دین، فلسفه علم، فلسفه ذهن و ... که ایده

1. Kemeny & Oppenheim, On Reduction
2. Oppenheim & Putnam, The Unity of Science as a Working Hypothesis
3. Schaffner, The Peripherality of Reductionism in the Development of Molecular Biology
4. Bickle, *Psychoneural Reduction: The New Wave*
5. Identity
6. Place, Is consciousness a brain process?
7. Smart, Sensations and brain processes
8. Feigl, The "Mental" and the "Physical"
9. realization
10. supervenience
11. emergence

تحویل‌گرایی بگونه‌یی در آنها نقش‌آفرین است، تلاش میشود این مفاهیم یا جایگزین مفهوم اینهمانی شوند و یا در کنار آن قرار گرفته، بدین ترتیب سطوحی از تحویل‌گرایی کنار گذاشته شود.

تحویل‌گرایی؛ پی‌رنکهای تاریخی

تا آنجا که به فلسفه رسمی مربوط میشود^(۷)، نخستین نمونه‌های بحث از تحویل را میتوان در یونان باستان و فیلسوفان پیشاسقراطی یافت. تحویل‌گرایی در آثار کسانی چون لئوکیپوس و دموکریتوس به تصریح و در آراء کسانی چون تالس و بطور کلی متعرضان مجادله‌های فلسفی از قبیل مجادله وحدت و کثرت، بود و نمود، نام‌نگاری و واقع‌گرایی و... بصورت ضمنی، حضوری کمابیش پررنگ دارد. تحویل‌گرایی در این گفته اتمیان یونان باستان که «جهان چیزی نیست جز مجموعه‌یی از اتمها که در خلاء قرار دارند» بروشنی پیداست.

به دیده اتمیانی چون لئوکیپوس و دموکریتوس، این اتمها ذرات بخش‌ناپذیری هستند که از گردهمایی آنها جهان شکل گرفته است؛ ذراتی بینهایت خرد که یا به طریق هل دادن یا به طریق کشش بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. ترکیب این اتمها موجب پیدایش و جدایی آنها موجب نابودی و تباهی است و به گزارش ارسطو، شکل این اتمها متفاوت است «اما جوهر آنها یکی است، درست مثل اینکه هر یک ذره‌یی جدا شده از طلاست»^(۸).

خلاصه آنکه به باور اتمیان، جهان چیزی نیست جز سیلابی از ذرات بخش‌ناپذیر همگن و دارای اشکال و اندازه‌های گوناگون که در خلاء حرکت کرده و به هم می‌پیچند و به این ترتیب نوعی حرکت گردابی پدید می‌آورند.^(۹) این سنت، بواسطه کسانی چون ایپکوروس به دوره‌های بعدی انتقال یافت؛ برای مثال او نفس آدمی را چیزی جز ترکیب اتمهای ریز خاص ندانسته که به هنگام مرگ از هم می‌پاشد.^(۱۰)

سویه‌هایی از تحویل‌گرایی را، البته بطور ضمنی، در فیلسوفان میلتوسی نیز میتوان یافت. تالس، آناکسیمندر و آناکسیمنس را میتوان در این باور که در پس کثرات عالم بایستی وحدتی وجود داشته باشد و اصول ساده‌تری که اشیاء و روابط میان آنها به این اصول ساده‌تر تحویل‌پذیر باشند، مشترک دانست. با وجود این، در

مورد تحویل‌گرا خواندن فلسفه‌های آنها تردیدهای بسیاری وجود دارد و در این زمینه باید بسیار محتاط بود؛ برای مثال باور تالس در مورد ماهیت جهان به اینصورت بیان نمیشود که «جهان چیزی جز آب نیست»، بلکه با بکارگیری مفهوم اصل یا آرچه و به این ترتیب بیان میشود که «آب اصل یا آرچه جهان است». اما با نظر به معنایی که برای «آرچه» یا «اصل» در نظر گرفته میشود، میتوان به طرز روشنتری در باب دلالت‌های تحویل‌گرایانه چنین فلسفه‌هایی سخن گفت.^(۱۱) اما بطور کلی میتوان گفت که اگر آرچه به این معنا تعبیر شود که هر آنچه غیر از آرچه، نمودی است که واقعیتش در قیاس با واقعیت آرچه سایه‌وار و بنابراین تحویل‌پذیر به واقعیت آن است، میتوان با خیالی آسوده‌تر از تحویل‌گرایانه بودن چنین رویکردهایی سخن گفت.

یکی از مهمترین و ظریفترین نکات در مورد مفهوم تحویل را میتوان با نظر به فلسفه ارسطویی معرفی کرد. برغم آنکه ممکن است در نظام تفکر ارسطویی، نمونه‌هایی از تحویل بچشم بخورد، اما مطمئناً دارای روح غیرتحویلی است؛ برای مثال، فلسفه ارسطویی و بطور کلی نظام حکمت مشائی، بجهت تأکیدی که بر علیت غایی دارد، کاملاً بلحاظ معرفت شناختی غیرتحویلی است؛ چرا که بخشی از معرفت ما در باب یک پدیده، مستقل از معرفت ما از اجزاء آن است. بلحاظ هستی‌شناختی نیز این فرد است که جوهر بمعنای حقیقی کلمه محسوب میشود. حال اگر افراد، صورتی دارند و ماده‌یی، معنایش این نیست که «فرد چیزی جز صورت و ماده نیست»، بلکه بمعنای آن است که قابل تحلیل به صورت و ماده است. تحویل غیر از تحلیل است.^(۱۲)

تحلیل عنصر محوری هر تحقیق علمی و فلسفی است. این تحویل است که گاه هست و گاه نیست. در نظام ارسطویی، اشیاء به ماده و صورت تحلیل میشوند نه آنکه بدانها تحویل گردند. در فرایند تحلیل، یک پدیده واحد به اجزائی تقسیم میشود. این تقسیم کمک میکند بخشی از ماهیت و برخی از رفتارهای آن پدیده را تبیین کنیم. این در حالی است که تبیین بخش دیگر ماهیت آن از رهگذر سنجش نسبت آن با سایر پدیده‌ها و مجموعه نسب و روابط آن مشخص خواهد شد. اما ماجرای تحویل، داستان دیگری است. اگر در تحلیل پدیده‌یی، یک جنبه

مادی یا ناظر به قوه و یک جنبهٔ صوری یا ناظر به فعلیت اشاره میشود، این تفکیک اصطلاحاً «واقعی متافیزیکی» خوانده میشود. به این معنا که اولاً، تمایز ماده و صورت یک تمایز واقعی فیزیکی نیست و ثانیاً، تمایزی کاملاً ذهنی و غیرواقعی نیست، بلکه تمایزی است که ریشه در واقعیت دارد و به همین جهت واقعی است، اما بدلیل آنکه در ظرف ذهن این جدایی تحقق پیدا میکند و محصول فعالیت دستگاه ادراکی و عقلی آدمی است، متافیزیکی است. این معنا، کاملاً با شرحی که از تحویل ارائه شد، متفاوت است. اگر در همین مثال، یک شیء را به اجزاء تقسیم کردیم و آن اجزاء را واقعی فیزیکی دانستیم و گفتیم که شیء مذکور هیچ شأن، جایگاه و واقعیتی بیش و علاوه بر اجزاء تشکیل دهندهٔ خود ندارد و در یک کلام چیزی جز مجموعهٔ اجزایش نیست، قائل به تحویل‌گرایی در باب آن شیء شده‌ایم.

چنین تحلیلی را میتوان با اندک تفاوتی به تمامی فیلسوفان مکتب مشاء، از جمله ابن‌سینا^(۱۳) و توماس آکوئینی^(۱۴) و... نیز نسبت داد. بر اساس آموزه‌های این مکتب، جوهر به دو معناست: ۱) جوهر نخستین که نه بر موضوعی گفته میشود و نه در موضوعی قرار دارد؛ مانند انسان یا اسبی خاص و ۲) جواهر ثانوی، یعنی اجناس و انواع که جواهر نخستین در آنها می‌گنجند. این نوع جواهر «بر» موضوعی گفته میشوند اما «در» موضوعی قرار ندارند. در اینجا بر موضوعی گفته شدن به نسبت کلیات به جزئیات دلالت میکند و قرار داشتن در موضوعی به نسبت صفت به موصوف. از اینرو، تمایز نخستین و ثانوی - یعنی تمایز فرد و کلیات - را میتوان در مقوله‌های دیگر نیز بسان مقولهٔ جوهر ترسیم کرد. در فلسفهٔ مشائی، تقدم با جوهر فردی است و واقعیت‌ترین چیز همین جوهر نخستین یا جوهر فرد است.^(۱۵) در اینصورت باید گفت که فلسفهٔ مشاء، کاملاً غیرتحویلی است و از واقعیت این جواهر بنفع اجزاء آنها و یا جواهر دیگر صرف‌نظر نمیکند.

در نظام حکمت متعالیه نیز میتوان سطحی از تحویل را مشاهده کرد؛ البته تحویلی که بلحاظ چارچوب و حتی زمینهٔ هستی‌شناختی، کاملاً متفاوت از نمونه‌هایی است که تاکنون ذکری از آنها رفته است. براساس آموزه‌های نظام حکمت صدرایی، حقیقت تمامی پدیده‌ها قابل بازگرداندن به یک امر واحد است.^(۱۶) این امر واحد، وجود است که بعنوان

پایه تحویل سنخ‌شناختی پدیده‌ها عمل میکند. همه پدیده‌ها از سنخ وجودند. بنابراین، بلحاظ گونه‌شناختی و براساس تحویل هستی‌شناختی متافیزیکی، چیزی جز وجود نیستند؛ متها مراتب مختلفی از وجود. این نکته گویای آن است که فلسفه صدرایی، به هیچ روی به سایر معانی تحویل، تحویل‌گرایانه نیست؛ یعنی نه بلحاظ ساختاری تحویل‌گرایانه^(۱۷) است و نه بلحاظ تحویل دو پدیده مستقل.^(۱۸) در این نظام، ساختارهای مرتبه بالاتر، بعنوان حدود مختلف یک حقیقت واحد، به رسمیت شناخته میشوند.

اما در مورد تحویل معرفت‌شناختی، پیچیدگیهای زیادی وجود دارد. درست است که تحویل سنخ‌شناختی^(۱۹) مستلزم تحویل معرفت‌شناختی نیست، اما اگر ما سطحی از توصیف، مفهوم، تبیین و تحلیل را بعنوان توصیفات، مفاهیم، تبیینها و تحلیلهای وجودی بپذیریم، میتوانیم در باب تحویل‌پذیری نمونه‌های غیروجودی آنها به نمونه‌های وجودی سخن بگوییم. آیا نمیشود در مورد هر پدیده‌ی تحلیلی وجودی ارائه کرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، زمینه برای بحث از تحویل معرفت‌شناختی فراهم خواهد بود؛ البته در تمامی این تحلیلهای، نباید زمینه متافیزیکی کاملاً متفاوت حکمت متعالیه را با آنچه امروزه به نام تحویل‌گرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی رواج دارد، خلط کرد.

شاید روشترین نمونه‌های تاریخی تحویل هستی‌شناختی و بویژه تحویل معرفت‌شناختی را بتوان در فلسفه جدید غربی دید. در این دوره، دو رقیب تحویل‌گرایی مشهور تاریخ فلسفه، یعنی ماتریالیسم و ایدئالیسم، صورتبندیهای نسبتاً دقیقی به خود میبندند. از این دو، یکی واقعیت تمامی پدیده‌ها را بلحاظ سنخ‌شناختی به واقعیت پدیده‌های مادی تحویل میبرد و دیگری به پدیده‌های ایده‌آل.

البته تحویل‌گرایی در تفکر دکارت نیز نمودی برجسته دارد. از نگاه دکارت، تمامی آنچه هست را بلحاظ سنخ‌شناختی میتوان در سه مقوله قرار داد: هر پدیده‌ی، به یکی از سه جوهر ماده، نفس و خدا قابل تحویل است.^(۲۰) اگر خداوند را که وضعیتی خاص دارد از این جمع جدا کنیم، میتوان گفت که ماسوای او به دو سنخ متافیزیکی تحویل‌پذیرند. به همین جهت دوگانه‌انگاری با نام دکارت گره خورده و عجین است. اما اگر قرار باشد در طرفین رابطه تحویل، این دو سنخ جای بگیرند،

۳۹



مهدی غیاثوند؛ جستاری در بی‌رنگهای تاریخی تحویل‌گرایی

سال هفتم، شماره سوم
زمستان ۱۳۹۵
صفحات ۳۱-۵۰

باید گفت که فلسفه دکارتی بلحاظ هستی‌شناختی، نمونه بارز یک رویکرد ضدتحویلی گرایانه است. اساساً هر تفکر چندگانه‌انگاری، متضمن درجه‌یی از ضدیت با تحویل‌گرایی است. این در حالی است که یگانه‌انگار بودن هر دستگاه فلسفی، تا حدود زیادی گویای تحویل‌گرایانه بودن آن و بلکه تضمین این تحویل‌گرایی است. البته این تحویل‌گرایی در بسترهای هستی‌شناختی مختلف می‌تواند معانی کاملاً متفاوتی به خود بگیرد.

تحویلی‌گرایی معرفت‌شناختی، در قیاس با تحویل‌گرایی هستی‌شناختی، حضور پررنگتری در فلسفه دکارت دارد. نگاه مکانیکی دکارت که به پدیده‌های غیر جاندار طبیعت، نمایانگر یکی از نمونه‌های روشن تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی است.^(۲۱) بر این اساس، معرفت آدمی از رفتار پدیده‌های غیر جاندار، برآیندی قابل پیش‌بینی و استنتاج‌پذیر از رفتار اجزاء آن پدیده است. در واقع سطوحی از تحویل‌هستی‌شناختی در جای جای فلسفه دکارت به چشم می‌رسد که بنوبه خود زمینه‌ساز تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی در اندیشه اوست. در واقع قطار مکانیسم قرن هجدهم و نوزدهم بر چنین ریلی به حرکت درآمد؛ مکانیسمی که آشکارا بر تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی / علم‌شناختی استوار است. علاوه بر این، هستی‌شناسی دوگانه‌انگانه دکارتی، زمینه‌ساز دو سنت ذکر شده نیز بود. ایدئالیسم و ماتریالیسم بمعنای استاندارد آنها، وحدت‌طلبی‌هایی هستند که آغازگاهی دکارتی داشته‌اند.

معمولاً هنگامی که از ایدئالیسم سخنی به میان می‌آید، بی‌درنگ نامهای چون برکلی، کانت، شلینگ، فیخته و هگل نیز مطرح میشوند. بدنبال این نامها نیز اصطلاحات متعددی مانند «ایدئالیسم هستی‌شناختی»، «ایدئالیسم معرفت‌شناختی / مفهومی»، «ایدئالیسم سوژکتیو» (در مورد ایدئالیسم سوژکتیو^(۲۲) برکلی ر.ک: بارکلی، جرج، رساله در اصول علوم انسانی و سه گفت و شنود)، «ایدئالیسم استعلایی»، «ایدئالیسم انتقادی»^{۴۰} (ایدئالیسم استعلایی)^۱ و ایدئالیسم انتقادی^۲ هر دو ناظر به رهیافت کانت هستند.^(۲۳)، «ایدئالیسم ابژکتیو» (مقصود از ایدئالیسم ابژکتیو^۳، موضع مقابل موضع برکلی است)، «ایدئالیسم زیبایی‌شناختی»، «ایدئالیسم اخلاقی»، «ایدئالیسم مطلق» (در مورد ایدئالیسم

1. transcendental idealism
2. critical
3. objective



اخلاقی^۱ فیخته، ایدئالیسم زیبایی‌شناختی^۲ شلینگ و ایدئالیسم مطلق^۳ هگلی^(۲۴) و... نیز به میان می‌آید. پیداست پرداختن به هر کدام از این اصطلاحات و دیدگاه هر کدام از آن افراد، بنتهایی یک تحقیق جداگانه را طلب کرده و حقیقتاً از گنجایش اثر حاضر بیرون است. افزون بر اینکه در نسبت دادن ایدئالیسم به کیفیتی تحویل‌گرایانه به این دیدگاهها نیز ملاحظات و بلکه تردیدهای بسیاری وجود دارد. از همینرو، مروری بسیار مختصر بر چند نمونه از این دیدگاهها خواهیم داشت و بحث خود را با اشاره‌یی مختصر به نمونه‌های تحویل‌گرایی هستی‌شناختی ماتریالیستی به نقطه‌یی خواهیم رساند که برای ورود به بحث از جریانهای تحویل‌گرای معاصر، آمادگی لازم را ایجاد کرده باشیم.

بر اساس ایدئالیسم، آنچه فیزیکی و مادی بنظر میرسد، در واقع «چیزی جز ایده نیست». دست‌کم این قدر میتوان گفت که اشیاء، میزان زیادی از شیئیت خود را وامدار ایده‌های فاعل ادراک بوده و به این سبب، دست‌کم بلحاظ سنخ‌شناختی، ایده‌آل هستند؛ یعنی اگر اشیاء را در بستر رابطه سوژه - ابژه در نظر بگیریم، بر اساس ایدئالیسم باید گفت که ابژه شدن آن اشیاء بواسطه نقش‌آفرینی تعیین‌کننده ایده‌های سوژه تحقق پیدا میکند. ایدئالیسم نوع کانتی که با عناوینی چون «ایدئالیسم استعلایی» و «ایدئالیسم انتقادی» خوانده میشود، نمونه‌یی روشن از ایدئالیسم مفهومی است. این نوع ایدئالیسم، طنین انقلاب کپرنیکی کانت است. دستگاه ادراکی آدمی در مراتبی مانند حس و فاهمه، مهر خود را بر پیشانی نموده‌ها میزند تا به پدیدار تبدیلشان کند. پدیدار شدن پدیدارها، مشروط به تحقق شروط پیشینی حس، یعنی زمان و مکان، و مفاهیم محض فاهمه است.

این نوع ایدئالیسم در ادامه سنتی که به «ایدئالیسم آلمانی» نام‌بردار است، هم توسعه پیدا میکند و هم گاهی دچار تغییر جهت میشود. ایدئالیسم مطلق هگلی، ایدئالیسم ابژکتیو و ایدئالیسم اخلاقی فیخته، نمونه‌هایی هستند که کمابیش و با وجود تفاوت‌های اساسی و بسیاری که دارند، در همین مسیر گام برمیدارند. آن

۴۱

1. moral
2. aesthetic
3. absolute



مهدی غیاثوند؛ جستاری در بی‌رنگهای تاریخی تحویل‌گرایی

نسخه‌یی از ایدئالیسم که در برابر ماتریالیسم قرار می‌گیرد و بوضوح مایه‌های تحویل‌گرایانه در آن موج می‌زند را میتوان «ایدئالیسم هستی‌شناختی» نام داد. شاید بی‌چون و چراترین و روشنترین نمونه‌ی این نوع ایدئالیسم، فلسفه‌ی برکلی باشد. برکلی در دوگانه‌ی ذهنی - فیزیکی، پایه‌ی تحویل را ذهن قرار داده و پدیده‌های فیزیکی را به پدیده‌های ایده‌آل و ذهنی تحویل می‌برد. ایدئالیسم سوپژکتیو برکلی، از یکسو بر نفی مفهوم جوهر و تحویل پدیده‌ها به مجموعه‌یی از انطباعات حسی و از سوی دیگر تحویل سنخ‌شناختی این حسیات به پدیده‌های ایده‌آل استوار است. این نوع ایدئالیسم، هر دو جنبه‌ی ایجابی و سلبی تحویل‌گرایی را در خود دارد. نه واقعیت پدیده‌ی مادی را منکر میشود و نه آن را به همان صورت اولیه و در بادی نظرش می‌پذیرد؛ اشیاء مادی چیزی جز مجموعه‌یی از حسیات نیستند.^(۲۵)

از دیگر مشهورترین نمونه‌های تحویل‌گرایی هستی‌شناختی ایدئالیستی، موندلوژی لایب‌نیتس است. از نگاه لایب‌نیتس تمامی ساختارهای موجود در عالم، قابل تحویل به مונادها هستند.^(۲۶) اما خود این مונادها به یکدیگر تحویل‌پذیر نیستند؛ اساساً به تعبیر لایب‌نیتس «دریچه‌یی ندارند که از آن چیزی ممکن باشد به آنها داخل یا از آنها خارج شود».^(۲۷) جالب اینجاست که برغم آنکه دستگاه عالم در فلسفه‌ی لایب‌نیتس کاملاً سلسله‌مراتبی و از جهت رابطه‌ی میان مراتب تحویل‌گرایانه است، با این حال، بلحاظ معرفت‌شناختی تحویل‌گرایانه نیست. از نگاه او، علیت غایی نباید در برابر علیت فاعلی به فراموشی سپرده شود.^(۲۸) این گفته، کاملاً گویای بازگشت علیت غایی به فلسفه‌ی اروپایی است که به شیوه‌ی خود گویای تحویل‌ناپذیری معرفت‌شناختی دانش ما به ساختارهای مرتبه پایتتر عالم است.

۴۲ اما درباره‌ی ماتریالیسم باید گفت که توماس هابز از نخستین کسانی در دوره‌ی مدرن فلسفه است که ماتریالیسم و مکانیسم، یعنی تحویل‌گرایی هستی‌شناختی و تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی / علم‌شناختی را توأمان می‌پذیرد و در حوزه‌هایی مانند نفس و حالات نفسانی بکار می‌بندد. پس از او، کسانی چون «دو لامتری»، «دیدرو» و «هولباخ» کمابیش چنین رویکردی را دنبال کردند و همگی از مشهورترین

ماتریالیستهای تاریخ هستند. این رویکرد ماتریالیستی - مکانیستی، با ظهور جریان پوزیتیویسم منطقی، در هیئتی کاملاً متفاوت و در بستر فلسفی کاملاً دگرگونی و تحت عنوان «فیزیکیالیسم هستی‌شناختی» جانی دوباره میگیرد.^(۲۹)

در دوره معاصر، زمینه ورود و ظهور تحویل‌گرایی در حلقه وین و بعدها حلقه برلین^(۳۰) شرایطی دارد هم سنگ زمینه و جایگاه فلسفه در آن. کارناپ در تشریح جایگاه فلسفه بعنوان یک معرفت درجه دوم تأکید میکند که:

همانطور که چیزی به نام فلسفه طبیعت وجود ندارد - بلکه تنها فلسفه علم طبیعی داریم - هیچ فلسفه‌یی خاص زندگی یا جهان انداموار نیز وجود ندارد؛ تنها فلسفه زیست‌شناسی داریم. فلسفه ذهن یا فلسفه جهان روانی وجود ندارد؛ تنها فلسفه روان‌شناسی داریم. سرانجام، فلسفه تاریخ یا فلسفه جامعه وجود ندارد؛ تنها فلسفه علوم تاریخی و اجتماعی داریم. همواره باید به یاد داشته باشیم که فلسفه یک علم عبارت است از تحلیل نحوی زبان آن علم.^(۳۱)

اگر فلسفه کمابیش، همان فلسفه علم است، تحویل‌گرایی نیز بعنوان یک نگرش فلسفی به حوزه رابطه میان علوم محدود خواهد بود. خروج روابط تحویلی از دایره عناصر زبانی علم، بمعنای فروغلتیدن در چاهی است که پوزیتیویستهای منطقی آن را «متافیزیک» نامیده و دشمنش میپنداشتند. پرسش از تحویل‌پذیری پدیده‌های هستی‌شناختی به یکدیگر، یگانگی، دوگانگی و یا چندگانگی هستی‌شناختی و از ایندست، فاقد معنای نظری بوده و شبه پرسشهایی بیش نیستند. تحویل‌گرایی ایده‌یی متافیزیکی و مربوط به ماهیت اشیاء نیست، بلکه دارای خصلتی نحوی است. به این ترتیب، تحویل رابطه‌یی است که احیاناً میان پاره نظامهای کل زبان علم میتواند برقرار شود. پس بطور خلاصه میتوان گفت که اگر مجالی برای بحث از تحویل‌گرایی وجود داشته باشد، مطمئناً این مجال به تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی و بویژه نسخه توصیفی - مفهومی^(۳۲) آن اختصاص خواهد داشت و از هر گونه بحث از تحویل هستی‌شناختی به جرم متافیزیکی بودن بایستی دوری کرد.

شکل نهایی و بروز یافته تحویل‌گرایی در چارچوب پوزیتیویسم منطقی را بی‌گمان باید در ایده فیزیکیسم جستجو کرد. بطور کلی میتوان گفت که فیزیکیسم بمعنای تحویل زبان شاخه‌های مختلف دانش به یک زبان واحد فیزیکی است. تعبیر فیزیکیسم با نام یکی از مشهورترین اعضای حلقه وین، یعنی «اتو نویرات» گره خورده است.^(۳۳) اگرچه او در جریان جعل این تعبیر و همچنین تحلیل و گسترش‌های بعدی آن همراهی بزرگانی از سنت فلسفه‌های تحلیل زبانی همچون کارنپ را نیز با خود داشت، اما در هر حال، جایگاه ویژه او را در پیمودن نخستین گام نمیتوان نادیده انگاشت.^(۳۴) آنچه در وهله نخست برای نویرات اهمیت داشت، یکی‌سازی علوم بود. اعضای حلقه وین، تحویل شاخه‌های مختلف علم، البته علوم طبیعی، به یک علم واحد و مبتنی بر یک زبان واحد فیزیکی را شیوه‌ی مناسب برای حصول آرمانی به نام «وحدت علوم»^(۳۵) میپنداشتند. بنابراین، نزد ایشان بحث از تحویل‌گرایی بمعنای بحث از فیزیکیسم و بحث از فیزیکیسم عملاً بمعنای بحث از وحدت علوم است.

آرمان وحدت علوم، دارای دو مؤلفه اساسی بود: (۱) بدست دادن یک زبان همگانی برای تمامی علوم و (۲) بدست دادن یک مجموعه از نظریه‌ها و قوانین برای تمامی علوم. در این میان، توجه عمده نویرات و بطور کلی اعضای حلقه وین، بر مؤلفه نخست معطوف شد و به این طریق این مؤلفه اندک اندک بعنوان وجه مشخصه رهیافت ایشان به تحویل و تحویل‌گرایی مطرح شد. به هر روی، مؤلفه نخست که بمعنای تحویل مفهومی - توصیفی است، بویژه بمعنای ترجمه‌پذیری که مورد نظر نویرات و پوزیتیویستهای منطقی بود، مستلزم تحویل نظریه‌ی است. چنانکه پیش از این اشاره شد، اگر واژگان گفته‌ی علمی و یا نظریه‌ی علمی مانند «الف» به واژگان گفته و یا نظریه دیگری چون «ب» ترجمه‌پذیر باشند، در واقع «الف» و «ب» یکی هستند. البته این بمعنای نپرداختن و حتی بی‌اهمیت بودن تحویل نظریه‌ی نیست. بویژه در آثار کسانی چون همپل و حتی کارنپ، تلاش‌هایی در جهت صورت‌بندی چگونگی تحویل نظریه‌ی صورت پذیرفت.^(۳۶)

تحویل‌گرایی نویراتی-کارناپی را میتوان بعنوان پدر جایگزینهای معاصر تحویل‌گرایی، یعنی صورتبندیهای مختلف فیزیکالیسم، قلمداد کرد. گونه‌ی تحویل‌گرایی که اولاً، به حوزه تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی تعلق داشته، ثانیاً، پایه تحویل را «زبان فیزیکی» با لحاظ معنای خاص آن نزد کارناپ و نویرات مشخص کرده و ثالثاً، رابطه میان طرفین تحویل را ترجمه ارزیابی میکند. اما بنا به دلایل بسیاری، مانند لرزان شدن پایه‌های تفکیک عبارات به مشاهدتی/نظریه‌ی، ناهمخوانی با نمونه‌های تاریخی تحویل‌های صحیح که توافق عام در مورد آنها وجود دارد، فقر هستی‌شناختی در عین وجود دلالت‌های هستی‌شناختی ضمنی و از ایندست، از صحنه خارج شد؛ برای مثال، یکی از پیش‌فرضهای اساسی تحویل‌گرایی فیزیکالیستی بمثابه ترجمه و در نتیجه وحدت فیزیکالیستی علوم، تفکیک عبارات به مشاهدتی و نظری است. اما بنظر میرسد که نمیتوان بدون از دست دادن بخشی از محتوا، عبارات نظری را به عبارات مشاهدتی تحویل نمود. در واقع این نکته همان مطلبی است که کوآین از آن به «دومین جزم تجربه‌گرایی» تعبیر میکند. در حقیقت مراد کوآین از دومین جزم، تحویل‌گرایی مفهومی است. گذشته از تردیدهای وی^(۳۷)، خط دیگری که از آثار هنسن^(۳۸) آغاز شده و در کل‌گرایی کوهنی^(۳۹) به شکل نهایی خود نزدیک میشود نیز پیش‌فرض اصلی این نگرش به تحویل را به چالش کشید.

مدلهایی که از ابتدای قرن بیستم به اینسو ارائه شدند، بخصوص مدلهای متقدم، کاملاً به هسته معنایی مفهوم تحویل وفادار مانده و تحویل را به طرزی تعبیر میکنند که در نهایت مدل تحویل‌گرایی صورتبندی شده و واجد هر دو جنبه سلبی و ایجابی آن باشد. علاوه بر این، در این مدلها به برخی از آرمانهای مدل ترجمه‌ی تحویل، مانند آرمان وحدت علوم همچنان پافشاری میشود. اگر مدل نیگلی تحویل را نخستین نمونه از این مدلها بشمار بیاوریم، مشاهده خواهیم کرد که برغم پافشاری به برخی از اصول که در جای خود و بتفصیل به آنها خواهیم پرداخت، تلاش میشود تا مدل سازها حتی المقدور از پیش‌فرضها و بنابرین مشکلات مدل ترجمه‌ی به دور باشند؛ برای نمونه بر اساس مدل نیگلی تحویل، برای دستیابی به آرمان وحدت علوم، صرف وجود هم‌مصادقی کفایت کرده و هیچ نیازی به ترجمه لفظ به لفظ و یا جمله به جمله نیست.

۴۵



مهدی غیاثوند؛ جستاری در بی‌رنگهای تاریخی تحویل‌گرایی

سال هفتم، شماره سوم
زمستان ۱۳۹۵
صفحات ۳۱-۵۰

نتیجه گیری

آنچه میتوان بعنوان ماحصل و برآیند این پژوهش و جستجوی پی‌رنگهای تاریخی ایده‌تحویل‌گرایی بیان کرد، این است که تحویل‌گرایی در دوره معاصر در قیاس با پی‌رنگهای تاریخی خود، گسترشی چشمگیر داشته است. این گسترش، از دو جنبه صورت گرفته است؛ یکی از جهت گستره پدیده‌هایی که دامانشان به میانه بحث کشیده شده و احیاناً هدف تحویل‌قرار گرفته‌اند و دیگری از جهت موضوعیتی که مفهوم تحویل در دوره معاصر پیدا کرده است؛ به این معنا که جاری بودن رویه تحویلی در برخی مقاطع تاریخ فلسفه، بمعنای موضوعیت یافتن مفاهیم تحویل و تحویل‌گرایی برای یک پژوهش فلسفی مستقل نیست.

دیگر تفاوت عمده، به بستر فلسفی و متافیزیکی تحویل‌گرایی در دوره معاصر و در مصادیق تاریخی این مفهوم مربوط میشود. تحویل‌گرایی معاصر در بستر فلسفه‌های تحلیل‌زبانی رشد و نمو یافته است و از اینرو با نمونه‌ها و تحقیق‌هایی که در بسترهای متافیزیکی باستان، قرون میانه و مدرن شکل گرفته‌اند، فاصله بسیاری دارد. همین فاصله باعث میشود که در نهایت نتوان تعبیری بیش از «پی‌رنگ» را برای نمونه‌های تاریخی در نسبت با صورتبندی و مدل‌سازیهای معاصر از این ایده در حوزه‌های گوناگونی چون فلسفه علم و ذهن و دین بکار برد.

پی‌نوشتها:

1. Stoeckler, M., "A Short History of Emergence and Reduction", in: *The Problem of Reductionism in Science*, pp. 71-90, Kluwer Academic Publishers, p. 72.
2. Jones, R. H., *Reductionism: Analysis and the Fullness of Reality*, p. 13.
3. Quine, W. V., "Two Dogmas of Empiricism", in: *From a Logical Point of View*, pp. 37-41.
4. Nagel, E., *The Structure of Science: Problems in the Logic of Scientific Explanation*, p. 339.
5. *Ibid.*, p. 355, fn5.
6. Salmon, W., *Statistical Explanation and Statistical Relevance*, pp. 29-81.

۷. دلیل تأکید بر قید «فلسفه رسمی» آن است که نمونه‌های تحویل‌پیش از نقطه شروع معمولی که بتبعیت از ارسطو برای فلسفه در نظر گرفته میشود نیز قابل شناسایی است. گذشته از این، تحویل‌گرایی در عرصه‌هایی غیر از عرصه‌های فلسفی نیز قابل مشاهده است که به همین دلیل آغازگاه آن به گذشته‌های

دورتری نیز بازگشت پیدا خواهد کرد. اثری که مشخصات آن در زیر می‌آید، برخی از بن‌مایه‌ها و تحقیقاتی تحویل را در سنتهای عرفانی و دینی به بحث گذاشته است:

Jones, *Reductionism: Analysis and the Fullness of Reality*.

۸. ارسطو، درباره آسمان، 275b31 بنقل از گاتری، دبلیو. کی سی، *تاریخ فلسفه یونان*، ج ۴، ص ۳۶.

۹. ر.ک: همانجا.

۱۰. درباره اتم باوری اپیکور ر.ک: برن، ژان، *فلسفه اپیکور*، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، ص ۶۱ - ۱۰۰؛

همچنین ر.ک: *تاریخ فلسفه یونان*، ج ۴، ص ۵۳ و ۵۴.

۱۱. درباره مفهوم «آرخه» و سیر تغییر و تحولات آن ر.ک: ریتز، یواخیم با همکاری گرونر و گابریل،

فرهنگ‌نامه مفاهیم فلسفه، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی، ص ۷۴ و ۷۵.

۱۲. برای نمونه ر.ک: ارسطو، *درباره نفس*، ترجمه علیمراد داودی، ۴۱۲ ب: ۷۵.

۱۳. ابن‌سینا، *شفاء*، ج ۱، بخش مقالات، مقاله سوم، فصل دوم، ص ۹۵.

14. Aquinas, Thomas, *Summa theologica*, translated by Fathers of the English Dominican Province,

sT1: q 76: a1.

۱۵. راس، ویلیام دیوید، *ارسطو*، ترجمه مهدی قوام صفری، ص ۵۲ و ۵۳.

۱۶. ملاصدرا، *الشواهد الربوبیه*، ص ۶.

۱۷. تحویل‌گرایی ساختاری یا علی نیز در حوزه هستی‌شناسی مطرح است و به نقشی که برای ساختار در

یک هستی‌شناسی در نظر گرفته میشود مربوط میشود. از ساختار ناظر به این نکته آن است که آیا

ساختارهایی که از مجموعه‌یی از مؤلفه‌ها قوام و شکل گرفته‌اند، به اندازه خود این عناصر قوام‌بخش

بنیادین از واقعیت برخوردار هستند یا خیر. پس اولاً، باید پرسید که آیا ساختارها اموری واقعی هستند یا

نه؟ و ثانیاً، بنیادین‌ترین سطح این ساختارها در شکلگیری هستی درآمده به آگاهی آدمی کدامند؟

۱۸. گاهی طرفین رابطه تحویل، دو جوهر بمعنای دو فرد (Individual) یا بطور کلی دو هویت فردی مانند دو ویژگی،

فرایند، حالت و... است. تحویل در اینجا، بمعنای تحویل دو جوهر فردی بمعنای ارسطویی کلمه است و یا آنکه

بمعنای تحویل پدیده‌ها بدون لحاظ مفهوم جوهر به یکدیگر است؛ برای مثال در مورد یک انسان، رابطه نفس و

بدن او تبدیل میشود به رابطه حالات، فرایندها، رخدادها و ویژگیهای فیزیکی و مادی وی به حالات، فرایندها،

رخدادها و ویژگیهای فیزیکی و مادی او با حالات، فرایندها، رخدادها و ویژگیهای نفسانی و ذهنی او. از این دو

نوع اخیر به «تحویل دو پدیده مستقل» یا تحویل جوهری تعبیر کردیم.

۱۹. تحویل‌گرایی گاهی بمعنای تحویل سنخهای هستی‌شناختی به یکدیگر است که از آن به «تحویل‌گرایی

سنخ‌شناختی» تعبیر کردیم؛ برای مثال رابطه میان ماده و غیرماده.

۲۰. دکارت، رنه، *اصول فلسفه*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، ص ۲۶۴ - ۲۶۸.

21. See: Cottingham, J., *The Cambridge Companion to Descartes*.

۲۲. درباره ایدئالیسم سوئیژکتیو (subjective Idedism) بارکلی ر.ک: بارکلی، جرج، *رساله در اصول علوم*

انسانی و سه گفت و شنود، ترجمه منوچهر بزرگمهر.

23. See: Kant, I., *Critique of Pure Reason*, translated and edited by Paul Guyer and Allen W. Wood.

24. See: Ameriks, K., *The Cambridge Companion to German Idealism*.

۲۵. ر.ک: رساله در اصول علوم انسانی و سه گفت و شنود.

۲۶. لایب‌نیتس، گتفرید ویلهلم، *منادولوژی*، ترجمه یحیی مهدوی، ص ۹۷.

۲۷. همان، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۸. لایب‌نیتس، گتفرید ویلهلم، *گفتار در مابعدالطبیعه و نوشتارهای مربوط به آن*، ترجمه ابراهیم دادجو، ص ۱۳۸ - ۱۴۹.

۲۹. برای آشنایی دقیق و تفصیلی با تاریخ ماتریالیسم، ر.ک:

Lange, F. A., *History of Materialism and Criticism of its Present Importance*, translated by E. Ch. Thomas, with an Introduction by B. Russell.

۳۰. درباره حلقه برلین و بویژه کارل همپل و شباهتها و تفاوت‌های آن با حلقه وین ر.ک: همپل ژ، کارل،

فلسفه علوم طبیعی، ترجمه حسین معصومی همدانی، مقدمه مترجم.

۳۱. کارناپ، رودولف، *فلسفه و نحو منطقی*، ترجمه رضا مئمر، ص ۶۰.

۳۲. در این نوع تحویل‌گرایی موضوع سخن، دانش ما از پدیده‌ها نیست، بلکه صرف توصیف ما از آنهاست. تحویل رابطه‌ی است میان مفاهیم مختلفی که برای توصیف یک پدیده بکار گرفته میشود. در واقع گمان چنین تحویل‌گرایی بر این است که بسیاری از گفته‌های توصیفی در باب یک پدیده، به واقع پدیده‌ی دیگر را توصیف میکنند. به دیگر سخن، اگر در جریان تحویل نظریه‌ی، تبیین یک پدیده در یک چارچوب به تبیین همان پدیده در چارچوب و سطحی دیگر تحویل برده میشود، در تحویل مفهومی این توصیفها هستند که موضوع تحویلند.

۳۳. ر.ک: نویرات، اتو، «فیزیکیالیسم»، ترجمه علی مرتضویان، *فصلنامه ارغنون*، ج ۷ و ۸، ص ۳۲۷ - ۳۴۰.

۳۴. کارناپ تصریح میکنند که اصطلاح «فیزیکیالیسم» پیشنهاد شخص نویرات بوده است (ر.ک: کارناپ، رودولف، *فلسفه و نحو منطقی*، ترجمه رضا مئمر، ص ۶۱).

۳۵. برای آشنایی با پیشینه تاریخی، گزارش مروری انواع نظریه‌ها در مورد تحویلی یا غیرتحویلی تعبیر کردن ایده وحدت علوم (Unity of Science) و همچنین آخرین وضعیت مخالفتها و موافقتها با این ایده، مقاله زیر در عین اختصار میتواند بسیار راهنماینده باشد و براحتی نیز در دسترس است: Jordi, "The Unity of Science".

۳۶. ر.ک: *فلسفه علوم طبیعی*.

37. Gustafsson, M., "Quine on Explication and Elimination", *Canadian Journal of Philosophy*, 36, pp. 57-70.

38. Hanson, N.R., *Patterns of Discovery: An Inquiry to the Conceptual Foundations of Science*, reprinted in: McGrew and Others (editors), *Philosophy of Science: An Historical Anthology*.

39. See: Kuhn, Th. S., *The Structure of Scientific Revolutions*.

منابع فارسی:

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الشفاء*، ج ۱، انتشارات ذوی القربی، ۱۴۲۸.

۲. ارسطو، *درباره نفس*، ترجمه علیمراد داودی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.



۳. بارکلی، جرج، رساله در اصول علوم انسانی و سه گفت و شنود، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
۴. برن، ژان، فلسفه اپیکور، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۵. دکارت، رنه، اصول فلسفه، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۷۶.
۶. راس، ویلیام دیوید، ارسطو، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.
۷. ریتز، یواخیم، با همکاری گروندر و گابریل، فرهنگ‌نامه مفاهیم فلسفه، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۶.
۸. کارناپ، رودولف، فلسفه و نحو منطقی، ترجمه رضا متمر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.
۹. گاتری، دبلیو. کی. سی.، تاریخ فلسفه یونان (جلد چهارم: اتمیان قرن پنجم)، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.
۱۰. لایب‌نیتس، گتفرید ویلهلم، منادولوژی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵.
۱۱. _____، گفتار در مابعدالطبیعه و نوشتارهای مربوط به آن، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۱.
۱۲. ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، المرکز الجامعی النشر، ۱۳۶۰.
۱۳. نویرات، اتو، «فیزیکالیسم»، ترجمه علی مرتضویان، فصلنامه ارغنون، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۷ و ۸، چ ۲، ۱۳۸۶.
۱۴. همپل، کارل، فلسفه علوم طبیعی، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.

منابع انگلیسی:

1. Ameriks, K., *The Cambridge Companion to German Idealism*, Cambridge University Press, 2000.
2. Aquinas, Thomas, *Summa Theologica*, translated by Fathers of the English Dominican Province, Benziger Bros edition, 1947.
3. Cottingham, J., *The Cambridge Companion to Descartes*, Cambridge University Press, 1992.
4. Gustafsson, M., "Quine on Explication and Elimination", *Canadian Journal of Philosophy*, 36, pp. 57-70, 2006.
- 49 5. Hanson, N.R., *Patterns of Discovery: An Inquiry to the Conceptual Foundations of Science*, Cambridge University Press, 1958, reprinted in: McGrew and Others (editors), *Philosophy of Science: An Historical Anthology*, Wiley-Blackwell Publication, 2009.
6. Jones, R. H., *Reductionism: Analysis and the Fullness of Reality*, Bucknell University Press, 2000.
7. Kant, I., *Critique of Pure Reason*, translated and edited by Paul Guyer and Allen W. Wood, Cambridge University Press, 1997.



مهدی غیاثوند؛ جستاری در بی‌رنگهای تاریخی تحویل‌گرایی

8. Kuhn, Th. S., *The Structure of Scientific Revolutions*, 2nd edition, The University of Chicago Press, 1962{1970}.
9. Lange, F. A., *History of Materialism and Criticism of its Present Importance*, translated by E. Ch. Thomas, with an Introduction by b. Russell, 3rd edition, London, 1925.
10. Nagel, E., *The Structure of Science: Problems in the Logic of Scientific Explanation*, Hackett Publishing Company, 1979(1961).
11. Quine, W. V., "Two Dogmas of Empiricism", in: *From a Logical Point of View*, Harvard University Press, 14th Printing, 2003.
12. Salmon, W., *Statistical Explanation and Statistical Relevance*, University of Pittsburgh Press, Pittsburgh, 1971.
13. Stoeckler, M., "A Short History of Emergence and Reduction", in: *The Problem of Reductionism in Science*, Kluwer Academic Publishers, 1991.